

جناب سمندر نار موقده اهیتر را و این نظر بجاست
 کایتر و اسباب عظیم است که اذن داده شده است
 بار خدایا و الله وقت سکون ارض اقدس این موصفت
 بجهت شامیتر میگردد حال باید در کمال اشغال
 و این جناب بخدمت امر مشغول گردید ع و جناب
 عبدالحمید ابن من صدالی الله افاعبدالباقی علیه السلام
 الابهی بالاحظه نماید و بیایه

ای ثابت راسخ نصیحت خوشی که از ریاض دلان متذکر
 جمال ابهی عنان شده بود شام مشافان را معطر
 کرد زیرا شبست جمال قدم عنان مگر راست در این مشور
 و جمع همیشه مذکور بوده و هستی معنای باش از الله
 رویان پیر بزرگوار داد و ملکوتی شایسته روشن نمود
 و هذا عنك في الآخرة و اولی شکر این نعمت عظمی
 کن و البهادر علیک ع و وقت بوقتی امر الله خیر

تکبیر اربع استی بلایع نمازید و همچنین سایل خضر را
ای رب ایذاکما علی کل المفی و اذنی علیهم باب الرفاہ
والرضا انک انت الکریم الرحیم ذو الشفاء مع
ق هو ابی ای دوستان ثابان

بر عهد و پیمان در بشارت که فردی جنب پیر ما گوش
ایش سپاد و جیوش ام تو و ما بشرق و غرب سوق
فرمود و حضرت آفاق را در هم شکسته و میسکند
عقرب ملاحظه خواهید بود که همان بحرکشت
جنبش آمده و کمان در رقص و طریقه شادمانی
هاتف غیبی اندم فریاد برارد و اوله در شیب نیست
جز شکن زلف یار قدر آفاق نیست جز خم ایش
دوست با وجود این آهنگ تقدیر حبال ایش که
خین در این فضای غیر مستعدان انداخته بیچار اهل
فتور چون کران متحیر و حیران مانده که کو آن استکمال

وگو آن نغمه رحمانی و گو آن نغمه ربانی و لطم آذان لا
لیمعون بها هر سه من این نغمه را نشنود و هر
ناحری جز این را از الهی نکرود حتم بکم عجبی هستیم لایر دینون
ای بندگان جمال الهی شب و روز ترانه جا نسوز
ساز کنید و جهان را بنا بر حبیبنا الله برافروزید عشرت
ایام زندگ در این خاکدان فانی برباید و باب جهان
الهی بکشاید و ما الاراثین و لا معف اذن و لا
خطر علی قلب بشر تحقق یابد و الباء علیکم ع ع
بنت حاجی محمد باقر شاه ابناء الله الابی هو بی
ای دیبانه صد هزار شکر نما که در این عهد مبارک قرن
جمال قدم عسرا هم اعظم قدم در مردم وجود خدا
و در ظل امر بریم داخل کشتی و کاس حقیق از دست
ساقی الفت نوشیدی و در ارضن و حیرت یافتی
و چنین پدر مهربان ثابت واضح بر بیان داری ای
دیبانه

ربا به وقت آنکه در باب حجت الله باینست که

و شجره امانه الله را سر مست کنی و الهیاء علیات

ضام جناب ملا یوسف علی و با طباء الله لایبی

مولا لایبی ای خداوند تو جبرم ملکوت

صدق ابی نما و بگو ای مقتصد من فی الوجود انما

محبود من فی الدنیا و الشهود کثیر نا چیزی را عزیز

نما و بشر چیزی تمیز بخش و شورا نگیر فرما نادوسیل

عزیز مصر بقای سفت ما گونت جمال ایهات بنان را یز ان

ندانماید و در اشتیاق رویت بدالمت نشسته نشو

بگویند شتابد و درخ از میکانه بتابد و بیگانگی

پرسد توی مقتدر و توانا تر از هر لایبی

ای مبدب بنوائ حق صبر است و هر نفسی دره و

و این عبد بیاد روی و خاق و خری تو مشغول و در

کمال دیند و اشتیاق بتشریف پندار نیست که طبع

و جرجری از اجتناب نه و اثری از خامه غیر بارها خاکیست
اگر چه میدانم که در هر جای هستی و بجز جایی که هستی
در پای خم معانی آرمیده و از صها، محبت الهی نیز
و افتاده ولی اشتیاق از حجتی و انتظار ورود ^{اختیار}

از حجتی مشکل است البتة اعتبار شما دائماً باید برسد
خواه جواب ارسال شود و خواه بجهت و تشویق ماند
چیز که فرصت تشریح و تشریح بجهت این عبد اکبر اعظم
شده است با وجود این ما را افسوس که چه قدر در این
و مکاتیب از این قلم نگاشته میگرد از جمله با وجود
عدم آبی فرصت مکتوبی مفصل از شدت محبت
با جناب مرقوم کردید که فی الحقیقه حکم چند مکتوب دارد
باری اضر و عده فرمودید باید و غایب نماید و در آن
مخطره و دیار و در اطراف و انکاف از قبایل و ایلیات
انوار الهی ساطع و روشن گردد و نفوس تریبیت شریک
و لیستند

وليتأمره على الدين كله متفق بشود أي دست تيقني
وقت وقت جوشش چون در باست و کوشش در همه جا
المهد لله عدالت حکومت و مروت سلطنت واضح و
مبهر است و کل رعیت در حمایت اعلی حضرت ع ع
منزه بقی بواسطه جناب انا و زامن الله نراقی علیه آله
سأومیدایم خوش اباد حضرت الشیخ الأجل جناب ابوسعید ^{المحسینی}
مشیر علی شاه علیه ببار الله الأعلی و مراد بقی
یا من انجذب بنفحات ریاض الميثاق ناله الحق ان بشار
الملا الاغری حیچانه باب من جمیع الأرباء وان بشار ان الملک
الأبھی بدرکات من تر الأثناء و جنود ام تر و ما نصرک
وجیوش تأیید البها، یجزک با شد القوی ضوف ینللاً
و جهات فی افق العلی و لشرق بانوار الموهبة النور سطحت
انوارها فی قلوب کة صغیاء و شایک بالقیام معی فی عبودت
الشبه السامیه العلیا والذکر و الإنکار و العز و البهال

معي في بناء باب الكبرياء فالله الحق ان صبره في ذلك المشقة
المقدسة تفخر على الأكاليل ورقيه ذلك العناء بتأخر
تيجان السلاطين عليك بفتر النخات عليك بمشاهدة
الآيات البينات وعليك بالأفاهة الحجة البالغمة التي تتجلى
والثناء الى حضرات الأخران وانباء الأسوان لسئل الله ان
يرؤيهم على عادتك الله ونشر آثار الله وتعليق الأفاق بطييباً
وما عدا هذا الشأن الجميل لا يهين ولا يعوق من الحق شيئاً
كان الله تبارك وتعالى كراب بقعته بحسب الظمان ماء
حتى اذا جابهه لا يجره شيئاً والبراء عليك مع دولاب
الست الكريمة والسقاية البليغة المستشرية الحزينة
عليها هبأ الله ايها الدرّة الفريدة من مبر الملكوت زادك
الله لساناً ونسلاً ان سيد الجليل الميعر له المجد قال في الأصيل
دخول الجمل في سم الحياط اسميل من دخول الغنى في منكرات الله
ولكن انما لله الحمد ما منعك الشررة والغنا عن الدخول في

ملکوت الله وهذا هو النشر العظيم والهدى مثل البرهان
المبين على نياز من نيات و صفاء سریرتک و شایسته تانک
و به تو همتک فسوف ترين انوار التأييد محيطة من كل
الجهات و صيت انجذابک بنيات الله انشئت في ملکوت^{الله}
و يتبرکة لسن بذكر الله في حافل المناجات و ندعو لك
بالتأييد من جبروت العذرة و الاقدار و هذا هو الساطنة
التي باقية على عمود الاغصان و العظمة التي ساطعة انوار
في التصور و كالحجاب و اليباء عليك ع هو الیابی
ای سبغة ملكوت الیابی اگر چه در تکی است که سره نیکو کاتبه
نمودیم دلانی نراه و شرفشده و نحو امید شد از فضل
حتى غیر نایید امید است که همواره صف و ربابی و منظور
و شهود کردی و مشکور و ایم تمام بنیات ملکوت الیابی
کرد انشاء الله این نسیم جان بخش مستراست و قلوب مستقر
و الیابی تایید کل ثابت راسخ علی میثاق الله و سروده انفسیم

ط احبای الی علیهم سآء الله الابی صریبی

ای دوستان الی دیاران حقیقی لله الی در استان مشرق

جمال الی کل مقبول و مشمول لحاظ عنایت سلطان و جزو

صیید ابواب عنایتش جمال قدم بر وجه مفتوح و

صد و ثابتن بنیض قدیم و میثاق رب قیوم مشروح

عز و لطف ملکوت الی حمید بر کبیر و صغیر و الثانی شمس

حسینت ملا اعلی و ایگان بر پرید و جوان بر فضل پرور است

و جزو نماید فوج فوج ولی باید حفاقت مرادش نمود و قانون

وجودی و مامتا الاوله مقام معاروم و امراتش کرد احسان

باید رعایت و احترام اکابر کنند و اکابر باید عنایت و معریت

در حق اصغر نمایند جوانان باید خدمت و سر من پیروان ^{بند} نمایند

و پیروان باید محافظت و رعایت جوانان نمایند این حقوق ^{ولی} است

است چنان باشد که هر کس خرد روی و مستحق التکر باشد

حضرت ایادی علیهم سآء الله درگاه در شبلی قراری بفرماید

تکلیف اطاعت و انقیاد نمایند و در کمال سرور و رضایتی

دارند زیرا این اطاعت فرض و واجب است هر نفسی

و حاد پس به و ائمه و در مورد و آنچه الیوم لازم است نداند

و رای معصیب ندارد اگر چنین باشد که مختار مطلق باشد

و هر چه پسندیده بیند جبری دارد بگفتن بیرون از او را زدم

در روز و امروز مثل کرد و پریشانی صورتی و معنوی شد

صد بلد باید که هر یک از احباب تصور می نماید و امر

معتبری را طر آرد مرا خجسته می باشد و حضور حضرت ابی طالب

صلوات الله و شانه و عز و ناله نماید درگاه حضرت ابی

تجربین نمودند معمول دارد و الا فلا فقر از کتاب الله که

مدل بر این است در لوتی بر شوم و ارسال شد تا احبای

الهی بدانند که چگونگی نباید تمکین از ابی امیر داشته باشند

و البتة، علیکم احسن ع
منه و ابی

ای حجتیبا نور حقیقت چون در زجا احدی است

نمود عاشق و معشوق دست در اغوش کشند و
احدیست چنان صفتش نماند و فاطمه که کوئی معشوق برده
نه عاشق یا عاشق برده نه معشوق و اسما و صفات در
تخصّات و تعینات و نسب و اصناف شئون ذات
بودند بنظر اشرف بکمال بیاطف و وسعت و چون آن
نور هویت در زجاج واحدیت جاوه فرمود اسما و
صفات پدیدار گشت و صورت عالیّه الی اعیان ممکنات
نمودار گردید پس باکوش و جانمثنای کن و مجده نما و
پرنیشانی ثابتهت ناطقت و عین ثابت از مقام
واحدیت بصیرت دلکشای احدیت تو بجه نماید چتر کبریا
در انتمقام از کثرت شریعت و قوت فنا از شرف حضرت
بیچون کرد و کلام انانته و انا الیه را خبرون گوید و مجرد
شهودا و نیست و عبودیت بمقام هموزا و اسفندام شرف
غایت مقصود او پس ناتوانی پائی داد در بندگی استوار کن

فاما آزادی یگانگی پی بری و از یگانگی هزار شوی و شب
و روز گزیند بر بندگی و بتبیین ایات بینات پیران
و کار مبنای دبازی و با استک ماکوت نمبر براری که چکا
از جمیع اعیان بر اندازی ع هوگو بی

ای بنده الهی تا چند دره در این عالم باشیم بیانا جامه دریم
و چون شیدا یان محبت جمال ابی رسوای جهان کردیم
سرکشتر و سودائی شویم و آزاده و رسوائی نا آفته ایست
جمال ابی در قلب با نور روشن کنیم ع حق بی

ای بنده الهی عاقل و سهو و حسیانی امر تصوری و اشعار
بلکه بسی و اسلاف عاقل متقی در عالم اجاز است و سهو
واقعی در حجاب و حجاب پس توجه با کوشا بی کن تا اشد
حقیقی مشاهده نمای و ارتفاع ذروه اعلا مشاهده کنی

و ای احمد

ان ربان لب الامن الاعلی و الهیاء علیک ع اع انرش
جناب آدیر افضل الله علیه و آله الله الاله و مال الله ترانید

ش هوایابی ای و نیاز فضل

عدل اعطاء کز دی حق حقه است و منزلت بخشش من دون

استحقاق و استعداد ایمان و ایقان و عرفان و اطمینان

از متعلقان فضل است و اسرار ذاک فضل افقه یوستیه

من پیشا، و الله ذو فضل عظیم این عباد را چه استعداد

استحقاق جمال قدم روسی لاجبانه الفداء شد فضل بار

در درگاه احدیتش قبول فرمود و بعبودیتش آستانش نامز

کرد و الهیاء علیک ع ع

ای مهدی بنور مهدی نادر صلیت در ذروه طور برافروخت

و کلیم حق بنمای جانفروزی و تبتاعی و جلال الهی استماع نمود

و بشر فاصفا فائز گشت و بنا بر موفده مصطلح شد و دل

گوران بندیدند و گران نشیندند فرا حشر علیهم من هذا

المرکز العظیم ع ع

ای شاه ولی سلطنت کونین بندگی جمال قدم است و

شهر ری

شهریاری دوستان عبودیت اسم اعظم اگر سرور می خواستی
بند کن و اگر بزرگواری بجزئی جاگزی نما دوش و سارک اهل
بها این و شاق و خوی اصل ملکوت ابی این و الهیاء علیک
یا عبدالمؤمن عبدالمؤمن فی جنب الهیاء ع هو الای
اخوانی با کوشش بی چون در این عصر جدید و قرن خداوند
بسیار از آل و آء حمد عشق و رشدی و بر کوه خیزه ابدی دارد
شده و در جنت حقیقی با خورشیدی و از آثار شریعتی
مرزوق گشتی و نیم بنایت را از موت مرده است
نمودی بشکران این الف و پنشش و دهمش و آرزش با
وجد و سرور باش و با شوق و شورشو در این جنبه ای
درخت بار در کرد و شکوفه طری شکوه و زیوری یاب
کرد شک استبار بشت برین کردی و شاخها با درختان
و ساق جناب میرزا ابوالقاسم را بگو و دان شد بکنش و بی
و شیطان و تکبیر برسان جناب آسید حسین را بنفحات رحمان

مشام معطر نماید جناب محمد حسین را بخلعت تکبیر ابد
 ابی خلع نماید و بگوید همیشه مرینا کن شرب الیکم الی انما
 بیض موهبه الله و نام علی اعلا کما الله بقوه الایمان و کما

هو الابی ای یا ر حقیقی جناب

اناسید محمد علیه طباء الله حاضر و غاوش نکارش این در
 مینمایند و من جنات میکشم که بگویم چند روز پیش را دنیا
 نام نکاشتم ویرا در نهایت محبت شما و جان این نامه نمود
 فی الحقیقه دو عالم وجود شهیدی شیرین تر از محبت یاران الهی
 بیکدیگر نه عالی المنصوص در مذاق عبد البها، قم نه بال شبا
 و روح حضرت اعلی چون استماع کرده که دو نفر از دوستان
 چنانکه سزاوار است بگرد و کتاب و افکار یکمفرد
 دیگر کنند و در نهایت الفت قلب و همتز کرده فیکتاکر ترو

چنین کرده ع هو الابی

ای کیزان یزدان ملا حظ کنید که فضل و عنایت جمال قدس

و در واجب اسم اعظم پخته کرده با نوره های اعظم عالم آرزوی
کنیزی بنده از بندگانش میجویند و محروم شدند و آبرو
گشند و شمارا کنیزی خودش منتصر داشت و در مثل
عنایتش باوی داد و با ستایش نسبت بنشیند پس شب
و روز را چون یوم نوروز بشادی و طرب و عذاب و اوله
بگذرانند که چنین ناجی بر سر بنامید و چنین طریقی در
کردن کردید و چنین موی در بر آوردید و چنین خاتمی در
خاک کردید بشری لکن من هذا الفضل العظیم بالآء الرحمن
ع ع
هو الایمی ای اماء و رحمتنا

میتنی اماء خورشید را چنان منشی فرموده که ما که های آواز
عبطه فراوانند خورد و کنیزی ایشان افتخار فرمایند که
قدوی حیرت نماید منور محاروم نیست شکر شریف و نور
در جمیع عالم حتی در نقطه تراب نیز ظاهر شد انوقت قدر
شناختند فراوان گشت و الیها و الیها کریم هو الایمی

ای آما رحمن شکر کین به ناله تمام اگر در این قریب امانت
 منور محشر شایسته شکر این امانت یک در همه و بیضا
 قوت و استقامت بنمایند و بموجب بشایم امانت شریف
 مفید حرکت نموده اطفال را از سن طفولیت از ثدی
 تربیت کلیت شیر پر مید و پرورش نماید تا ارب و اول
 بموجب اشایم امانت از سن شیر خاری در ولایت و ولایت
 اطفال رسوخ نام پیدا نماید، زیرا اول مرتب و اول تمام اطفال
 کفای الیه یقظه و بس سعادت و بزرگوار می و ادب و علم
 دانش و ذیلمت و درایت و دیانت اطمینان و اله آما کین

هو اذ بر می

یا آما الله ع

ای ای اذ برین و دوستان ثابت مستقیم حضرت اسفند یار
 شهید شهادت را در راه پروردگار بکمال سرت پیشید و
 یار شد و یاروی کرد کار را از برای شما طلبید که در موارد
 اصعبار بنامید و در خاطر ابتلا در کمال صبر و قرار باشید

ذیرا

زینا ایزه در راه خدا او را دیدیم این عمل است نیک شیرین است
و زهر ناپاکین هوش عیدادت و مسالمت نجات غم سرور است
و اندوه مستر است روح بنی که آزاد است و افسردگی ^{خنگ} افزود
ذلت مرتضاست و نعمت همین رحمت پس ای یاران سخن
و یادوران این عهد متعین از این قربانی شادمانی کنید و در این
سوی کوهاری کامرانی زیار و زلفان عهد جوان است و دم
جانفشانی وقت طرب و شادمانی است تریب و ملاطفت نماید
که در وقت انکار خونان بر کوه ارالاه و در میان روید و سنبل
و ضمیران ثابت که در روح ^{و میار به}
ای شیدای می بالاندم اسم شایسته رسم شد و اسفند حق است
ثابت صفت کامل باد کوه که این مناسبت به یلمه و احکامه
جامع کردم و این مواصب جایله را بگویند مالک کردم از
فصل حبال قدم در مشنگی آسان کرد و در مشنگی مکن و رایگان
مالک مشنگی نماید که فیض از شادمانی بگردد خالک سیاه رانده.

و درخت خشک و اسب زود برآزید و بینانها را با کینا کینا پاک و

غسله افلاک میکند و ع

ای دو برادر چون دو کرب و دو پیکر در افق نیست الله

بفعل خدا چون فرزندان ناباب است و در بهستان و در

دو شیر مسنون حایه و در بهستان و در بهستان و

شقایق عنایت داد و باغ بهستان و در بهستان و در

و مقنن نور سدا اینا از نادره و در بهستان و در

ان معنایانند و از معنایان این استان و در بهستان

عب الهما به بودیت در کاه احدیتش قیام نماید تا جاو

و اشراق نماید که اتفاق را با هم از آرد و جهان و جهان را

حسنت اخی نماید و اجماع و یکم و ع

ای در حرفه و سائب شدیدن این و در بهستان و در

رزین عظمی و پلیس کبری بود و در بهستان و در

از خدا ان ولد عزیر چون در او اخرایم از جام لبریز حق

سرسنگت و در نهایت توحه بلكوننا حديث
بيد انما احد بودن كم عمر داشت و وفاتش حيرة
ابري بود حال بيرون مرغ به مايم درو بايچ ملكوت
در قرآن و زعم است و بر شاخسار جهان بقادر است
ده بايم سر و است كاسر منار است و ما بهوش
صباي نه بود دغه ريش تو دل خوش بار و راضی بقضا
شده انما يقين الحساب و ن اجرهم بغير حساب و الهيا
ملك كسابر نال السلاخ
صفا اذ بهی

ای عشق باسته بنرم دمی که بر از عشق برم شدی و
مبارك ساعتی که نایح عجب است اسم اعظم بتبارك نادمی
ازه میبند دانشات مشو مکتوب و این است که خوشتر
در بر کشتی راه است صلا دره سوج در به کاستن نشسته

خداوند در قرآن عظیم در بار کاکبوت که در بار کاکبوت
لبه و در به و در بار کاکبوت که در بار کاکبوت
بیهوش با انما يقين الحساب و ن اجرهم بغير حساب و الهيا

ای ناشرفیقات الله در این اوان که صبح میثاق مشرق
بر افنا فاست انوار نایب دازه نکونش ادر شرق و غرب را
روشن نموده شعله بر مازاک ترک و نا حیک زد
بسبحان رب العالمین باشد پر توی بر خطب امرایان
نفر دیاب آء الالباب کیوان رسید سراج در
زجاج آسیر روشن کرد انوار یتیمت درخشید
شعله بر قلب عالم بر اثر و خفت کل جهات نور کردید
پس قوت و قدر شاه راست کلمه اش نافذ است و
میثاقش غالب برید و زان یطمنوا نور الله بانوارهم
و با ب الله الا ان یتم نوروع و و ان ابی
دوستان یاران نفوس و اخصاص بر سر دم منتقم
کشدند قوی عالم منار نفس یعنی نفوس که به آن نور
از چشمی آفاق چون ناعنین میثاق شروع نمایند
وقتی متوسط الال و منتقمه الال رحمت نور
که مشرف

که در شرف بود و مدایعنا آیه و فردا نیت و بانسرو و جانیت
جمال نام بقل اسماء و به بد چو بان مایعین و ل چنانکه
مقتضای این احقران و از تالیف تا هر دو قائم هر دو قسم
ثالث سابق الی الخیر است و پیش از منور نام مستی که
مبذوب نعمات ملک و ثبات در سندی و شش لیلاد
محببت الله و ثابت در اسرار برهه و در بیان و قائم بر
خدمت امر جمال رحمن و نام این ثباتی یزدان و صورتی بر
عبودیت جمال ابی پیون عبدالعلاء اینست که یفر
منهم تمام المنسروه منم مقتصد و منهم سابق الی الخیر
الهدیه ان فی من الی ان شاء الله اذ جمله اهل جنات و سابقین
الی الخیر است و سندی در خدمت امر مبارک بالنعس که شیک
و دامن نیت بکر زید و در اسرار اول و ثبات مکتب خانه
بنفس زمین بار کردیم قسم جمال نام که من از روی این است
میایم و البته از کرم خاشر بودیم بالنعس و در منور نام اخذ صفت و

وکار میکردم و خالک کثیری میزدیم و این را سبب نوردانیتش
و بعد در ملکوت بیدار میشدم با ری خوشحال شدم اما که
باین موهبت سرافراز گشتید خوشحال شدم اما که بدیدید
تا و مرا حباء الله و یام نمودید خوشحال شدم اما که چنین

کوی از میدان ربودید ۴ دو راهی

ای منجذب بانوار جمال دوستان الهی وارد و این عبد
دو شوالی بیخود طبر با مقیم فدائت لیسرا ردن بالسر
الاعظم و الا برین فی الودای المقدس بنادی لیسرا الایم
لیک با ری مکتوب شما دانستیم نمودند و این عبد
فوزانم گرفتند و بنام شما مشغول شدم ای بند حق
این آیام ارباب افغان در سرور است و عواصفتان
در شدت صوب قدم را در اسع ترا و قلب ثابت
و بشر زین انشا الله قیام نما تا نایبات منکرش بشی
بینی و اشرا تا بشهر حقیقت مشامه کنی و الهی آ

تایک و علی کما ثابت مستقیم مع حال اعظم و رفیر
نجات الله است و ثبوت بر من ابرو میانی الله شرف
زیارت انشاء الله وقتش حاصل میگردد مع سوره ای
ای بند در نگاه حضرت احدیث آن دوستان رحمان و
یادان روحانی که ازان صفات عز و زیارت مطاف مبارک انزال
نمودند مشرف شده حال نزدیکان عبد را آمده اند که کتب
مشایخ تقدیم نمودند ای یار یزدانی در سبیل جلاله
هر بلای را بمان خردیم و از قید راحت و اسایش رسیدیم
و در میان فلان بترانگاه عشق دویدیم و در شهرت او مشهور
رسیدیم اگر ابواب بزرگ مفتوح بینی دلیل بر غنای و فلاح است
و اگر تیر خنبار آمد و در وقت مشاهده کنی برهان و حصول
نیاست چه که در سبیل بند او نداد اگر شهید شکر است
دستم مرهم بیان پروردگار با بری عشقش باش و نار مؤمنان باش
و شمع روشن باش و مرغ چین باش آیت ملکوت باش

داین جبروت باش اگر پناپذیران اودن صحت است
بدیاردیکردان اطراف حرکت فرما والیه آ علیک و
علی کل ثابت مستقیم ع ع سوره بقره

یا من اشعل النار الموعده رایت رحمن است که
بلندد و اسم است صیت یزدانست که منتشر در المیرا

که هانست آمنت ملکوتست که مطرب نار و صیت
و صدراش از هوست که شرقی نفوس و در تاج اهل جنت

پرتو افتاب حقیقت است که نور خیز از ان جهانست
و فیض سلیم ریت قدیم است که همین عالمیر است

ایرینسان نمایانست که در نشان است و شمع
شبستان موهبتست که پرتو افشان است پس

ای یاره وافق وقت را از دست من و فرصت را از دست
شمارند در این قرن اگر از نصیب او فریبی والیه آ علیک

و علی کل ثابت علی شیاق الله ع ع سوره بقره
انبار

ای ایفندیم و مردی ز بیم این خزین مدتی بود که خبر
 تشریف فرمائی میر سید و خدمتگزاران بدیم سال چنان
 واقع که شما دارد و این عبد در این ارض ساکن این
 نیز از شدت آن پروردگار قادر بار می کنوب
 انجناب که از حیفا حرم قوم فرموده در این آن که عشا
 هفت از روز یکشنبه است و اصل آن کن جواب
 مردان می شده است و اینست که پیش از آن
 عویله بوده و امید از فضل و عنایت جلال مبارکست
 که در این ایام با عظیم خدایات که از عبادت و دلالت
 بر اخص الیوم لازم و واجب است مؤمنان کردند
 انجناب البهت باریست مطابق ما را امانت و این
 مؤمنان که در وقت انشاء الله سبب نیتند
 و بیداری نماید و تذکره اش تشریف آورده و خواست
 بود و با اخص الیوم سبب علو امر الله و ارتعاج کلمه الله

و عزت دین الله است قیام خرامید فرمود حد
خدا را که جمال قدم روحی لا خبانه المخلصین فدا فرمود
تربیت فرموده که الیوم چیزن جبل شامخ و سلور
باذخ ثابت و راسخند و چنان رادع از حصن
حصین امر الله حسند که جز و مالا اعدت تمسین ^{بند} _{مبنیاً}
باری بسیار غیب و پستان عبد عین ملاقات انجناب
سبب تا نشد اگر کن باشد که جناب کثر علیه
بهاء الله الابی رادع و غیر باشد که حین رجوع برنگا
بشارت و بشارت مراجعت نمایند فتم المساروب
و اگر عدم ملاقات سبب حزن و اندر کیشان میشود
یک روز او را بنرسید نام ملاقات شود ع ع
هو الابی ای دو برادر آن روح شکر

ان جان پال و باغ از کرد و از چمان پال و رها یافت
و بهر صدق شنافت ز حجاج ناسوت دانگ نمود

وچون سواج در جهان لاهوت بر افروخت شما که
یادگار آن آیت رویتید باید بر تمام اورو مشو و حرکت
نمایند کشتار آب دهید و بنیان او را بنیان
سراب و مسایند در مزاج او ساوک کنید و ظلمت
شکوک را بقوت هاناک الماء ک زمان نماید بجهت
اضراجه ششوار کردید و بنشینان الله مالوت ششوار
آیت قیحد شوید و رایت برید کرد تمسک بجهت
میشاق جزوید و قوسل بجهت رب کافاق چون
دو ح لایف شوید و چون نسیم غبر شمیم قسم
بمال قدم که نیک شایف شادل دوستان ثابت و
راست است که یک نفس و خدایه و خاوستن و انراض
تواند الیوم وقت تبلیغ امر الله است و نشر نفیست
الله وقت زیارت اندن داده میشود مع
هوای بتمها ایغ تو بر جهان ملکوت

الآن در کار و دریا چو طبر با نشسته و دل از غیر دوست
کسب و پیوسته مترصد فیوضات کثیره و تانیه
هستم و خاگاه برداشته و این مختصر نامه نگاشته: اگر
بدانی در چه حالتی می نویسم البته بجزب و وله آئی
و از فرط شغف و شغف و شغف و شغف که این بیت را بنویس
این مطرب از کیاست که بر کنش نام دوست . تا
جان و جاده بذل کنم بر پیام دوست و البیاء
علیک و ع رفیقان سوگونی

ای مستغرق در بحر عرفان جمال ذوالجلال در همی کل
مکرم کشف نقاب فرمود و دفع حجاب و بارش
چون افتاب در محفل قبلی مقبلی شد و به انوار جمال
جمیع مطالع را روشن نمود حال پیران نیر اعظم
افق ملکوت و اسپاراست ناسوتیان را بر سر شدند
و محمود گشتند محروم آمدند معدوم شدند و

ما کورتیان از فیض والیه و م از جنان شیب گیرند
و آن عطا را از سزا اندازایابند بصر اگر هر چه برسد
الیه لکن بصیرت من بعد است و رب و چون در
عنايتش مشهور است ع رفیعان و حقیران
شیر کوشی ای شکر افروز شکر خیز ای الله
نالیدن جان و زبون و آه و غمناختن آتش افروز
عین نازدشت کلماتت چنان نازدشتی حاصل کنایه
در اینتر از آمد و نشو و نسوز در اشعاش این نازدشتی از
برکت ذکر حال مبارک روی ای عباد الله است
پس باید بگویی عزیز و با نازدشتی شود تا آتشک سرور
بگوش رسد و از بانگ و خروش طیر و مدانز و بگوش
دل به برش آید ای دست جام الیه وقت آنست که
بخشید نورانی و بصیرتی و همانی و اساقی با طریق ذکر چنان
و خرقی صدق و جذب مالکوتی و ولی جبروتی و حکمی